

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

بررسی حکم چهارم مجتهد متجزی

بحث در این بود که آیا تقلید از مجتهد متجزی جایز است یا جایز نیست؟

رسیدیم به بررسی نظریه **محقق خوئی**، عرض شد که دو نظریه متضاد در کلمات ایشان ملاحظه می‌شود. در **مصباح الاصول**

فرمودند هر چند سیره عقلاء در حجیت قول عالم فرقی بین مجتهد مطلق و متجزی نمی‌گذارد ولی این سیره مورد امضای شارع مطلقاً قرار ندارد، روایات و آیات، این سیره که رجوع جاهل به عالم است فقط در صورتی امضا کرده که آن عالم عارف به احکام باشد یعنی همه احکام شرعی یا مقدار معتناهی را به دست آورده باشد. لذا رجوع جاهل به عالم، اگر آن عالم متجزی باشد مورد امضای شارع نیست پس سیره حجت نیست و نمی‌شود از مجتهد متجزی تقلید کرد.

در کتاب **تنقیح العروه** نظریه دیگری دارند. در کتاب **تنقیح** می‌فرمایند بناء عقلاء بر این است که رجوع جاهل به عالم صحیح است هر چند آن عالم، عالم به مسأله واحد باشد، متجزی باشد. بعد می‌فرمایند ادله نقلی تقلید هم رادع از این سیره نیست. نتیجه می‌گیرند پس سیره عقلاء مردوعه نیست بنابراین تقلید از مجتهد متجزی جایز است به حکم بنای عقلاء. چگونه ادله نقلی جواز تقلید رادع از سیره نیست؟ ایشان ابتدا این ادله نقلی که ممکن است برای جواز تقلید به آنها استدلال شود ذکر می‌کنند و توضیح می‌دهند و بعد در تک‌تک اینها بیان می‌کنند که چگونه نمی‌تواند رادع از سیره باشد؟ می‌فرمایند چند طائفه ادله نقلی داریم که استدلال شده بر جواز تقلید.

اما آیات قرآن

آیه نفر^۲ و آیه ذکر^۳ است. به اهل ذکر مراجعه کنید به متفقه در دین مراجعه کنید. این عنوان در آیات که بعد بررسی می‌کنیم. روایات را حداقل چهار طائفه می‌کنند.

طائفه اول: روایاتی است که ائمه مردم را ارجاع داده‌اند به اشخاص معین، مثل «**ایونس بن عبدالرحمان ثقة أخذ عنه معالم دینی**»^۴ امام علیه السلام فرمودند بله، که می‌فرمایند ظاهر این طائفه این است که رجوع به اکابر فقهاء باید باشد مثل **یونس بن عبدالرحمان** که چند هزار مسأله را از امام پرسیده یعنی مجتهد مطلق. ظاهر این است که اینها عارف بوده‌اند به مسائل زیادی از احکام شرعی.

طائفه دوم: حدیث معروف «... فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ - حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ - مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ - فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ...»^۵ این روایت هم ظاهرش این است که باید فقیه باشد و فقیه ظاهراً بر کسی که یک یا دو یا ده مسأله را بلد باشد صدق نمی‌کند.

طائفه سوم: مقبولة **عمر بن حنظله** است که موضوعش العارف بالاحکام است و العارف بالاحکام ظهورش در مجتهد مطلق است کسی که ده مسأله دینی را بلد باشد نمی‌گویند عارف به احکام است.

طائفه چهارم: مشهوره **ابی خدیجه** است که «**يعرف شيئاً من قضایانا**».

این طوائف را بررسی می‌کنند که چگونه این طوائف نمی‌توانند رادع از سیره باشند.

۱ - جلسه سی و نهم - چهارشنبه - ۱۳۹۹/۱۱/۰۸

۲ - التوبة، الآية: ۱۲۲: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».

۳ - النحل، آیه ۴۳: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

۴ - وسائل الشیعة؛ ج ۲۷، ص: ۱۴۷: «۳۳-۳۳۴۴۸- وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهِتَدِي وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بَطَّيْنٍ جَمِيعاً عَنْ الرِّضَا ع قَالَ: قُلْتُ لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ- عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي- أَ فَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثَقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي فَقَالَ نَعَمْ».

۵ - وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۱۳۱: «۲۰-۳۳۴۰۱- أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرَسِيُّ فِي الإِخْتِجَاجِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قَوْلًا لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ- ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ».

می‌فرمایند اما آیات قرآن ممکن است کسی تصور کند آیه ذکر به اهل ذکر مراجعه کنید و از آنها سؤال کنید کسی بگوید اهل ذکر صدق نمی‌کند بر کسی که قلیلی از مسائل را بلد باشد این را ما قبول می‌کنیم ولی نکته این است که این آیه ذکر ربطی به بحث تقلید ندارد اصلاً، بلکه مورد آیه سؤال برای حصول علم است و مربوط به مسائل اعتقادی است، «**فاسألوا اهل الذکر لتعلموا**» لذا آیه ذکر ربطی به باب تقلید ندارد تا بگویید رادع از سیره می‌شود.

اما آیه نفر می‌فرمایند قبول داریم موردش تقلید است در احکام فقهی، آیه می‌گوید عده‌ای بروند متفقه در دین شوند، فقیه شوند بیایند مردم را انذار کنند، درست است، فقیه در دین شامل کسی نمی‌شود که یک یا دو یا ده مسأله را بلد است شامل متجزی نمی‌شود ولی مهم این است که این آیه کریمه دلالت بر حصر نمی‌کند تا رادع سیره باشد. یعنی مدلول آیه این نیست که اگر فقیه در دین انذار کرد، کسی که بسیاری از احکام دین را بلد است، واجب است حذر کنید اما اگر کسی انذار کرد که قلیلی از احکام دین را بلد است حذر واجب نیست. آیه مفهوم ندارد تا مفهوم این آیه به این معنا رادع سیره شود، اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند، آیه می‌گوید عده‌ای فقیه شوند بیایند مردم را انذار کنند، اگر کسی در آن حد نبود پایتتر بود و مردم را انذار کرد، مشکلی ندارد آیه بر این معنا دلالت نمی‌کند پس آیه نفر در مورد تقلید است ظاهرش هم فقیه در دین است ولی آیه حصر نیست.

اما نسبت به روایات می‌فرمایند طائفة اول از روایات که ارجاع به اشخاص معین است، این طائفه هم دال بر حصر نیست، امام می‌فرمایند به **یونس عبدالرحمان** مراجعه کنید معلم دینتان را ز او بگیرید اما نفی نمی‌کند اگر کسی از جهت علمی پایتتر از **یونس بن عبدالرحمان** بود پنجاه مسأله عملی را بلد بود به او رجوع نکنید. پس طائفة اول از روایات مربوط به تقلید است ولی دال بر حصر نیست پس رادع سیره نیست.

اما طائفة دوم و حدیث «**من کان من الفقهاء صائناً لنفسه مخالفاً لهواه فللعوام ان یقلدوا**». این طائفة دوم دال بر حصر است ما قبول داریم ظاهرش این است که از کسی می‌شود تقلید کرد که از فقهاء باشد با سایر شرائط، شرط اول این است که فقیه بر دین باشد و بر متجزی که یک یا دو یا ده مسأله را بلد است، فقیه در دین صدق نمی‌کند، مشکوک الصدق هم باشد کافی است فقیه در دین معلوم نیست بر او صدق کند. لذا می‌فرمایند طائفة دوم از نظر دلالت می‌تواند رادع سیره باشد ولی این طائفة دوم ضعیف السند است، لذا ضعف سندی دارد حجت نیست تا رادع سیره باشد.

طائفة سوم: که مقبولة **عمر بن حنظله** بود، در عنوانش آمده «**العارف بالاحکام**» که بدون شبهه مقصود مجتهد مطلق است عارف به احکام، ولی ایشان می‌فرمایند:

اولاً: مقبولة **عمر بن حنظله** مربوط به باب قضا است ربطی به باب فتوا ندارد و هیچ ملازمه‌ای بین باب قضا و باب فتوا وجود ندارد به خاطر اینکه قاضی و امر قضا مرتبط به جمیع احکام است، گاهی به قاضی مراجعه می‌کند، کسی که نزاع در میراث دارد، گاهی نزاع در نسب دارد گاهی نزاع در نکاح دارد گاهی نزاع در شرکت دارد نزاع در قصاص و دیه دارد لذا قاضی باید عارف به احکام باشد اما فتوا که چنین نیست. اگر زید فهمید آقای عمرو مطالب مربوط به صوم را خوب کار کرده است مجتهد متجزی شده است در مباحث صوم، در مباحث صوم به او مراجعه می‌کند، بنابراین مقبولة **عمر بن حنظله** اولاً مربوط به قضاست و ربطی به باب فتوا ندارد.

ثانیاً: در باب قضاء هم مقبولة **عمر بن حنظله** معارض دارد که مشهورة **ابی خدیجه** باشد، کسی را قاضی قرار دادیم که «**یعلم شیء من قضایانا**» چیزی از احکام ما را بلد باشد.

ثالثاً: در **تنقیح** ایشان می‌گویند مقبولة **عمر بن حنظله** ضعف سندی دارد بنابراین مقبولة هم هیچ ربطی به باب قضا ندارد. مشهورة هم معلوم شد که مربوط به باب قضا است لذا **محقق خوئی** در **التنقیح فی شرح العروة** می‌فرمایند سیره عقلاء در

رجوع به مجتهد متجزي ثابت است. ادلة نقلی هم یا ربطی به باب تقلید و فتوا ندارد و یا ضعف سندی دارد. بنابراین سیره عقلاء رادع ندارد، به اطلاقش عمل می کنیم جایز است تقلید از مجتهد متجزي. این توضیح کلمات **محقق خوئی**^۶.
 کلام **محقق حکیم** را در **مستمسک العروة**^۷ و کلام تلمیذ **محقق خوئی** در کتاب **دروس فی علم الاصول**^۸ را مراجعه کنید و ببینید در مورد جواز تقلید از مجتهد متجزي چه می فرمایند؟ ادامه کلام خواهد آمد.

^۶ - التنقيح في شرح العروة الوثقى؛ الاجتهاد والتقليد، ص: ۳۵» و أما السيرة العقلانية فهي تقتضي جواز الرجوع إليه فيما استنبطه و إن كان قليلاً غايته لانه من رجوع الجاهل إلى العالم حيث أن استنباطه و اطلاعه على بقية المسائل و عدمهما أجنبيان عما علم به و استنبطه. و هذه السيرة هي المتبعة في المقام و يأتي عند التكلم على شرائط المجتهد أن الأدلة اللفظية غير رادعة عنها بوجه». التنقيح في شرح العروة الوثقى، الاجتهاد والتقليد، ص: ۸۵ به بعد: «ما دل على جواز التقليد، و أما ما يمكن أن يستدل به المجتهد على جواز التقليد في الشريعة المقدسة فهو أمور: «منها»: السيرة العقلانية الممضاة بعدم الردع عنها و قد تقدمت. و هي تقتضي جواز التقليد و الإفتاء كليهما.

و «منها»: قوله عز من قائل: فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون «۱» فإنها تدلنا على وجوب نفر حسب ما تقتضيه لو لا التحضيضية كما تدلنا على وجوب التفقه و الإنذار لأنهما الغاية الداعية إلى الأمر بالنفر و تدلنا أيضاً على أن مطلوبية التفقه و الإنذار ليست لأجل نفسيهما. بل من جهة احتمال التحذر بواسطتهما، فالغاية من ذينك الواجبين هو التحذر عند الإنذار و حيث أن الآية مطلقة فيستفاد منها أن التحذر عقيب الإنذار واجب مطلقاً سواء حصل العلم من إنذار المنذرين أم لم يحصل.

^۷ - مستمسك العروة الوثقى؛ ج ۱، ص: ۴۳ به بعد: «و أما كونه مجتهداً مطلقاً: فاعتباره هو المعروف المدعى عليه الوفاق أو الإجماع فلا يصح تقليد المتجزي، لكنه غير ظاهر الدليل. لعموم بناء العقلاء له. و كذا مشهورة أبي خديجة عن الصادق (ع): «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور، و لكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا (قضايانا خ ل) فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه» «۱».

و سندها لا يخلو من اعتبار. و كونها في القضاء لا يمنع من الاستدلال بها في المقام، لأن منصب القضاء منصب للفتوى و لا عكس، فما دل على عدم اعتبار شيء في القاضي يدل على عدم اعتباره في المفتي».

^۸ - دروس في مسائل علم الأصول جلد : ۶ صفحه : ۲۴۷» كما لا يبعد أن يعتمد العامي و يرجع إليه فيها في تلك المسائل إذا لم يعلم مخالفة نظره لمجتهد آخر مساو له أو مجتهد مطلق- تفصيلاً أو إجمالاً- كما هو مقتضى أدلة جواز التعلم و الأخذ بمعاليم الدين من العارف بها الثقة المأمون».